۵۶. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۱/۱۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - دوشنبه،۱۷ فروردین ۱۴۰۴ موضوع:فقه الحدیث روایت ابن راشد(۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- فقه الحدیث روایت ابن راشد
  - استدلال آیت‌الله سیستانی در نفی اتحاد آفاق و اثبات رؤیت هر بلد به روایت ابن راشد
  - تأثیر تقویم گریگوری در اختلاف نرم‌افزارهای مبدل تقویم
  - حل اختلاف پنج روزه نرم‌افزارهای مبدل در تعیین تاریخ روایت ابن راشد
  - نقد استدلال آیت‌الله سیستانی در تثبیت رؤیت هر بلد در روایت ابن راشد؛ قابلیت رؤیت در چهارشنبه و عمل امام به استصحاب
  - تهافت وجود دو اعتقاد در نسخه روایت ابن راشد
  - نقدی بر استظهار آیت‌الله شبیری از روایت ابن راشد
  - ترجیح احتمال سقط در نسخه و رفع تهافت در روایت
  - تهافت متنی، معیاری در تصحیح سقط در روایات

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایت ابن راشد.

موضوعات فرعی:
استدلال به روایت برای نفی اعتبار اتحاد آفاق، وجه اختلاف پنج روزه در نرم افزارهای مبدّل تقویم، نقد استدلال به نفی اتحاد آفاق، تحکیم استصحاب در روایت ابن راشد، تهافت دو اعتقاد در متن روایت و حلّ آن، احتمال سقط در متن، تأملی در فرمایش آیةالله شبیری نسبت به دلالت روایت، معیار احتمال سقط در روایات

فقه الحدیث روایت ابن راشد

استدلال آیت‌الله سیستانی در نفی اتحاد آفاق و اثبات رؤیت هر بلد به روایت ابن راشد

(00:20)

دیروز حدیث را طبق نسخه وسائل و تهذیب چاپ نجف خواندیم؛

حمد بن الحسن باسناده، عن أحمد بن محمد بن الحسن، عن أبيه، عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عيسى، عن أبي علي بن راشد قال: كتب إلي أبو الحسن العسكري عليه السلام كتابا وأرخ يوم الثلثا لليلة بقيت من شعبان وذلك في سنة اثنين وثلاثين ومأتين، وكان يوم الأربعاء يوم شك، فصام أهل بغداد يوم الخميس وأخبروني أنهم رأوا الهلال ليلة الخميس، ولم يغب إلا بعد الشفق بزمان طويل، قال: فاعتقدت أن الصوم يوم الخميس وأن الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء، قال: فكتب إلي زادك الله توفيقا فقد صمت بصيامنا، قال: ثم لقيته بعد ذلك فسألته عما كتبت به إليه، فقال لي: أو لم أكتب إليك إنما صمت الخميس والا تصم إلا للرؤية. **[1]**

«كتب إلي أبو الحسن العسكري عليه السلام كتابا وأرخ يوم الثلثا لليلة بقيت من شعبان وذلك في سنة اثنين وثلاثين ومأتين»؛ سال دویست و سی و دو که حضرت در مدینه تشریف داشتند. **«وكان يوم الأربعاء يوم شك... إنما صمتُ الخميس والا تصم إلا للرؤية».**

شاگرد: «فاعتقدت أن الصوم يوم الخميس وأن الشهر كان عندنا ببغداد يوم الأربعاء»، یعنی دو اعتقاد داشته است. یکی اینکه روزه روز پنج شنبه است. و یکی اینکه اول ماه چهارشنبه بوده است.

استاد: اعتقاد داشته که روزه روزه پنج شنبه بوده یعنی چه؟

شاگرد: «فاعتقدت أن الصوم يوم الخميس».

استاد: همین را معنا کنید.

شاگرد: سوالم همین است.

استاد: اگر منظورتان این است، اصلاً بحث امروز من همین است. تا آخر کار بهدنبال همین هستیم. من میخواستم نظر شما را ببینم.

دیروز از کتاب الصوم حاج آقای شبیری نقل کردند. در فدکیه هم گذاشته بودند. من نگاه نکرده بودم. در همین صفحه فدکیه راجع به حدیث، مطلبی در کتاب الصوم آمده است. ولی قبلش عبارت کتاب «اسالة حول روية الهلال» صفحه16 را بخوانیم. بعد از اینکه حرف استادشان را در میکنند، میفرمایند:

> **و مهما یکن فالرأی فی انّصیام النبی صلیاللهعلیهوآله و الائمة علیهمالسلام و فطرهم انما کان وفق ما تقتضیه رویة الهلال فی بلدانهم او ما یقرب منها و ان کان الهلال فی واقع الحال قابلا للرویة من قبل ذلک فی بعض امکن البعیدة جدا کبلاد الشام و الحبشه[2]**

یعنی حرف استادشان که عدم لزوم اشتراک افق و اتحاد آفاق است، میگویند رویه معصومین این نبوده است. آنها طبق همان بلد خودشان عمل میکردند.

> **و من الروایات التی توکد ذلک معتبرة ابی علی ابن راشد... و وجه الاستشهاد بهذه الروایة هو تصریح الامام الهادی علیهالسلام فیها بانّ یوم الخمیس کان اول ایام رمضان عام ۲۳۲ للهجرة سواء فی بلد سکناه آنذاک و هو المدینة المنورة او فی بلد السائل و هو البغداد مع ان المقتضی الحسابات الفلکیة الدقیقة ان هلال رمضان کان قابلا للرویة بکل وضوح فی لیلة الاربعاء الموافق ۲۰ نیسان عام ۸۴۷ للمیلاد کان قابلا للرویة بکل وضوح فی لیلة الاربعاء فی معظم قارة الافریقیة و الامریکتین[3]**

«و من الروایات التی توکد ذلک»؛ بهوضوح میگوید که معصومین با بلاد دیگر و با آفاق دیگر کاری نداشتند و تنها به بلد خودشان کار داشتند؛ **«معتبرة ابی علی ابن راشد...»**؛ تعبیر معتبره ظاهراً بهخاطر پسر محمد بن الحسن است. **«قال کتب الیّابو الحسن»**؛ اینجا باز نسخه تهذیب غیر آقای غفاری است. تا آخر روایت. بعد میفرمایند **«و وجه الاستشهاد بهذه الروایة هو تصریح الامام الهادی علیهالسلام فیها بانّ یوم الخمیس کان اول ایام رمضان عام ۲۳۲ للهجرة سواء فی بلد سکناه آنذاک و هو المدینة المنورة او فی بلد السائل و هو البغداد»**؛ اول ماه پنج شنبه بوده است. به تصریح امام است که روز پنج شنبه اول رمضان است. **«مع ان المقتضی الحسابات الفلکیة الدقیقة ان هلال رمضان کان قابلا للرویة بکل وضوح فی لیلة الاربعاء»**؛ همان شبی که دوم الشک بوده. **«الموافق ۲۰ نیسان عام ۸۴۷ للمیلاد کان قابلا للرویة بکل وضوح فی لیلة الاربعاء فی معظم قارة الافریقیة و الامریکتین»**.

ببینید! از این روایت چطور حرف استاد را نفی کردند؟ میگویند آن شب، شک بوده. فردایش هم هلال بسیار بلند دیده شده. و الآن هم حسابات دقیقه میگوید آن سال همان شب چهارشنبه که در بغداد ندیدند و فردایش هلال را بلند دیدند، همان شب چهارشنبه در آفریقا و آمریکا بهوضوح دیده

می شده است. یعنی بخش الف سهمی بوده‌اند که دیده می شده است. و حال اینکه امام تصریح کردند پنج شنبه اول ماه است. اگر میزان بلد نبود، پنج شنبه اول ماه نبود. چون در آفریقا می‌دیدند. پس چون امام تصریح کردند که برای من و تو –یعنی در مدینه و بغداد- اول ماه پنج شنبه است، معلوم می‌شود با اینکه در همان شب در بلد دیگری که اشتراک افق ندارد می‌دیدند، برای آنها اول ماه بوده اما برای اینها نبوده است.

شاگرد: تصریح امام علیه‌السلام به اینکه پنج شنبه اول ماه بوده کجا است؟

استاد: ظاهراً از دو جا این تصریح را برداشت کرده‌اند. یکی اینکه فرموده‌اند «زادک الله توفیقا صمت بصیامنا». می‌فرمایند ما روزه گرفتیم؛ پنج شنبه را گرفتیم. و الّا اگر آن روز در آفریقا دیده می‌شد، امام نمی فرمودند صیام ما پنج شنبه است.

شاگرد: برای اهل مدینه ثابت نشده بود. لذا طبق استصحاب جلو رفته‌اند و پنج شنبه را روزه گرفتند.

استاد: یعنی «صمتَ بصیامنا منهجا». در پایان هم حضرت فرمودند «أ ولم اکتب الیک انما صمت الخمیس». این هم باز من پنجشنبه روزه گرفتم. قضیه تصریح را فرموده اند.

شاگرد۲: با این پیشفرض که نمی‌خواهد حکم ظاهری را بگوید تصریح است. اما ممکن است حضرت فرموده باشند به ظاهر عمل کنید.

استاد: ببینید در کتاب الصوم حاج آقای زنجانی جلد چهارم، صفحه چهارصد و بیست و سه، می‌فرمایند:

> **بررسی دلالت روایت مرحوم حکیم ظاهر این روایت را عدم اعتبار دیر غروب کردن هلال بعد از غیبوبت شفق، برای اثبات شب اول ماه بودن شب قبلی میداند و مرحوم خویی دلالت آن را صریح در نفی چنین اعتباری برای علامت مذکور داشته است. ولی به نظر ما حتی ظهور روایت در چنین معنایی ثابت نیست تا رسد به اینکه صریح در این معنا باشد.**

«مرحوم حکیم ظاهر این روایت را عدم اعتبار دیر غروب کردن هلال بعد از غیبوبت شفق میداند»؛ چون در مستمسک دارند که مخالف ظاهر است روایت ابن راشد. **«و مرحوم خویی دلالت آن را صریح در نفی چنین اعتباری برای علامت مذکور دانسته اند. ولی به نظر ما حتی ظهور روایت در چنین معنایی ثابت نیست تا رسد به اینکه صریح در این معنا باشد»؛** استادشان مرحوم آقای خوئی فرمودند که صریح است.

---

[1] وسائل الشیعة - ط الإسلامیة نویسنده : الشیخ حرّ العاملي جلد : ۷ صفحه : ۲۰۳

[2] اسالة حول رویة الهلال ص۱۶

[3] همان

تأثیر تقویم گریگوری در اختلاف نرم‌افزارهای مبدل تقویم

(9:57)

اینکه در «اسالة» فرمودند که مقتضای حسابات دقیقه این است که بیستم نیسان بوده، دیروز هم سؤالاتی مطرح کردم. نمیدانم فرصت کردید مراجعه کنید و پی آن را بگیرید یا نه. فقط راه‌نمائی فرمودند به اینکه احتمال دارد آن چه که دیروز گفتم تقویم و نرم‌افزار رؤیت هلال به آن صورت جواب میدهد، مربوط میشود به همان سالی که آن کشیش –گریگوری- تاریخ میلادی جدید را تنظیم کرد. یعنی به‌خاطر کار او باشد که ده روز را انداخت. درست هم هست. نکته درستی را تذکر دادند.

الآن هم برخی از مبدل ها فقط تاریخ میلادی را میگوید، اما اگر دقیق و پیشرفته‌تر باشد، میگوید تاریخ میلادی گریگوری یا ژولینی. اگر طبق ژولینی جلو بروید روز هفته درست میشود. ولو در خیلی از این نرم‌افزارها روزش را طبق تقویم امروزی میآورد. آن هم اصلش این است که در سال سیصد و بیست و پنج میلادی –یعنی بیش از سیصد سال قبل از قرن اول السلام؛قضایایی که اول السلام بوده؛ غیری و ...- در بیستویکم مارس اعتدال بهاری بوده است. اعتدال بهاری یک چیز ثابتی است؛ محل تقاطع معدل النهار با منطقة البروج در آسمان است. خورشید هم سالیانه دارد در منطقة البروج سیر میکند و دوازده برج را میرود. در اول فروردین مرکز خورشید از نقطه تقاطع منطقة البروج و معدل النهار عبور میکند. کما اینکه اول مهر ماه هم همینطور است. اعتدال خریفی است. این دو نقطه ثابت است. آن زمان در سال سیصد و بیست و پنج وقتی میخواستند تقویم را ترسیم کنند، بیستویکم مارس اول اعتدال بهاری بوده است. لذا گفته اند این بیستویکم اول سال شد. خورشید به اعتدال بهاری رسید، بیستویکم مارس هم هست، تقویم را تنظیم کردند. تقویم ژولینی. ولی به تعبیری که دارند سیصد و شصت و پنج روز و بیست و پنج صدم است. این جور حساب کرده‌اند. چون دقیق کسر آن را محاسبه نکرده بودند هر صد و بیست و هشت سال، یک روز عقب میافتادند. مثل ما که اگر کبیسه نگیریم هر چهار سال یک روز عقب میافتد. مثلاً هفت دوره کبیسه، یک هفته تقویم تفاوت میکند. چون کبیسه را حساب نکردیم. آنها هم چون تقویم ژولینی آن دقت بالا را نداشت، چند روز عقب میافتاد. الآن این تقویم گریگوری سه هزار و خرده ای سال طول میکشد تا یک روز عقب بیافتد. اما آن ژولینی در هر صد و بیست و هشت سال یک روز عقب میافتد. پس از سیصد و بیست و پنج میلادی که بیستویکم مارس خورشید به اعتدال بهاری رسیده بود، تا قرن اول السلام که بیش از سیصد سال می شده...؛ یعنی در قرن اول السلامی آن تقویم ژولینی واقعاً از اول اعتدال بهاری دو روز عقب تر بوده است. یعنی باید دو روز جلوتر حساب کنیم. الآن هم این نرم‌افزارها اگر جواب بدهد و دو روز جلو برود، فقط برچسب تقویم میلادی را جلو میآورد. آن هایی که دقیق نباشد هفته را هم به هم میزند. اما اگر طبق ژولینی جلو بروید به هم نمیزند. این نکته، نکته مهمی است. کسانی که میخواهند در تاریخ کار تحقیقی

کنند و تاریخ وقایع را دقیق بدانند، چراهای ندارند که به تقویم ژولینی مراجعه کنند؛ از قبل از سال هزار و پانصد و هشتاد و دو. آن سال بود که در تقویم جدید، ده روزش را حذف کردند.

آن وقت لوازم جالبی هم دارد. من فقط در تقویم آقای محمد عوده نگاه کردم. این را می‌گویم، بقیه آن را اگر حوصله کردید نگاه کنید. مثلاً در سال نهصد و نود هجری –ده سال قبل از اینکه هزار هجری قمری بشود- ماه مبارک است. در نرم‌افزار محمد عوده نگاه کنید. ماه مبارک سی و نه روز است! یعنی وقتی تقویم را نگاه می‌کنید می‌گویید چطور می‌شود؟ هجدهم ابتدای ماه است و سی و نه روز بعد ماه شوال دیده شده است! اینکه ممکن نیست. اتفاقا ده روز اضافه کردن تقویم جدید می‌لادی نسبت به تقویم ژولینی قدیمی، در همین ماه مبارک سال نهصد و نود بوده است. و لذا در این نرم‌افزار شده سی و نه روز.

کتاب «التوفیقیات الالهامیة» کتاب خیلی لطیف و عجیبی است. نمی‌دانم ایشان چه کار کرده! به این دقت ماه‌ها را تطبیق داده است! نمی‌دانم دست آقای زرکلی هم بوده ای نه. چون در الاعلام خیلی سعی کرده اینها را تطبیق بدهد. آیا این دستش بوده ای نه. شاید در مقدمه الاعلام دارد که خودم حساب کردم. علی ای حال کتاب خیلی لطیفی است. ایشان در همین ماه مبارک به این صورت‌حساب نکرده است. به نظرم ماه شعبان ای شوال بود، کمی بعدش عددها به هم ریخته است. ولی احتمال دارد خود نویسنده «نوزده تا بیست و نه» را نوشته بوده که سی و نه روز می‌شود، ولی کسی که بعداً جدول با پایه کرده دیده نمی‌شود که سی و نه روز باشد، لذا نوزده او را بیست و نه کرده است. و الا باید نوزده تا بیست و نه بشود. نه نوزده تا نوزده. از نوزده تا بیست و نه که سی و نه روز می‌شود.

بنابراین شما در قرن اول هجری هر محاسبه‌ای بکنید از حیث برچسب می‌لادی باید دو روز عقب ببرید؛ البته برای تقویم آن زمان. برای تقویم الآن دو روز جلوتر می‌آید چون اضافه‌ها را انداخته‌اند. برای ایام هفته اگر ژولینی را حساب کنید، دیگر مشکلی ندارد. اما اگر ایام هفته را طبق گریگوری جدید حساب کنید، هفته به هم می‌ریزد. اینها را توجه داشته باشید.

حل اختلاف پنج روزه نرم‌افزارهای مبدل در تعیین تاریخ روایت ابن راشد

(17:56)

بنابراین آن چه که دیروز عرض کردم راجح به این صورت به ذهن می‌آید که رؤیت هلال تغییری نکند، همینطور است. این مطلب درستی است. الآن هم که فرمودند «مقتضی الحسابات الفلکیه الدقیقه انّ هلال رمضان کان قابلا»، محاسبه درستی است. بیست نیسان، می شده بیستم آوریل هشتصد و چهل و هفت. هشتصد و چهل و هفت تا هزار و پانصد و هشتاد و دو که ده روز تقویم جلو رفته، پنج شنبه چهارم اکتبر بوده، به جای اینکه جمعه را پنجم اکتبر بگذارند، گفته اند جمعه پانزدهم اکتبر است. ولذا می‌گویند اگر بگویند کسانی که در دهم اکتبر سال هزار و پانصد و هشتاد و دو به دنیا آمده‌اند چه کسانی هستند؟ می‌گویند هیچکس! هیچکس در آن روز به دنیا نیامده است. چون ما در تقویم چنین روزی را نداریم. نسبت به شمسی چون رایج نبود فعلاً...؛ مگر در کتاب‌هایی که قبل از نهصد و نود نوشته شده، اگر تاریخ شمسی در آن آمده، باید این را ملاحظه کنیم. نگویید چطور شد که تقویم دارد اشتباه جواب می‌دهد. چون شما باید طبق ژولینی حساب کنید. هر تاریخ شمسی را که بخواهید باید طبق ژولینی حساب کنید تا روز هفته درست در بیاید.

بنابراین بیست آوریل حدود اوائل اردیبهشت می‌شد. سال هشتصد و چهل و هفت. چند روز اضافه شده بود؟ با این توضیحی که عرض کردم روشن می‌شود. سیصد و بیست و پنج، اعتدال بهاری بیستویک مارس بوده. تا هزار و پانصد و هشتاد و دو، حدود هزار و دویست و خرده ای سال می‌شود. در هر صد و بیست و هشت سال، یک روز عقب می ماندند. در این فاصله ده روز اضافه کرده‌اند. حدوداً بین آن هزار و دویست سال –هشتصد و چهل و هفت تا سیصد- پانصد و خرده ای می‌شود. نصفش می‌شود. ولذا در سال دویست و سی و دو هجری با تقویم الآن که حساب می‌کنید، چهار روز متفاوت می‌شود. اما اگر سال نهصد و نود ای نهصد و هشتاد و پنج بیایید –زمانیکه شهید بودند- آن جا باید تفاوت را ده روز حساب کنید. می‌بینید که ده روز تفاوت دارد. سال نهصد و نود هجری که در شدید، دیگر موافق می‌شود. چون تقویم جدید می‌آمده و دیگر موافق می‌شود. پس این تفاوت‌ها معلوم باشد که از سال نهصد و نود به قبلش است.

مرحوم علامه مجلسی رضوان‌الله‌علیه در جلد 58 بحارالانوار چاپ اسلامیه، صفحه سیصد و شصت و هشت الی سیصد و هفتاد و یک، بحثی سر تطبیق ایام هفته دارند. به یک جایی می‌رسند که حتی در اینکه روز غدیر چه روزی بوده، می‌گویند دوشنبه بوده. برخی یک شنبه می‌گویند و در روایت جمع دارد. ایشان به جایی می‌رسانند که حتی دوشنبه بوده است. علی ای حال این بحث‌ها خیلی خوبی است. این تقویم و تطبیقات نیازتان می‌شود و بعداً هم زیاد برخورد می‌کنید.

نقد استدلال آیت‌الله سیستانی در تثبیت رؤیت هر بلد در روایت ابن راشد؛ قابلیت رؤیت در چهارشنبه و عمل امام به استصحاب

(22:14)

بنابراین مطلبی که در اینجا فرمودند درست است، اما باید عرض دیروز من را دوباره تکرار کنیم. شما این را قبول دارید که حسابات دقیقه می‌گوید هلال ماه مبارک در شب چهارشنبه –در بیستم آوریل سال فلان- در معظم آفریقا و آمریکا قابل رؤیت بوده. خب همین حسابات دقیقه که متفق هستند آن را قبول دارند، آن‌ها هم در معیار ایلوپ و هم در معیار آفریقا و هم در معیار محمد عوده متفق هستند که در همین بلاد بغداد و حجاز با چشم غیر مسلح قابلیت رؤیت هلال داشته است. این را چه کار می‌کنید؟! بله، «بوضوح» را درست می‌فرمایید. یعنی شما فقط سراغ بخش الف سه‌می رفته‌اید که «بکل وضوح» است. در آفریقا «بکل وضوح» رؤیت می‌شد، ولو هوا غبار بوده باشد. ببینید بیستم آوریل –آن سالی که این روایت می‌گوید- حدود اول اردیبهشت بوده. خب اول اردیبهشت در منطقه بغداد طبیعی است که هوا ابری باشد، بخار باشد، طوری باشد که فضای جو خیلی صاف نبوده باشد. فضای بهاری خیلی صاف نبوده تا بتوانند ببینند. ولی اینکه فضا صاف نبوده، فقط می رساند که حجاز و عراق در بخش الف سه‌می نبوده‌اند. ولی باز همه این‌ها متفق هستند که عراق و حجاز در لایه بعدی –لایه ب- بوده‌اند. یعنی در لایه «قدیری بالعین المجردة» بوده‌اند. نیازی هم اصلاً به کشف با تلسکوپ ندارد. لایه سوم و چهارم نیست. خب این را چه کار کنیم؟ اگر میزان حسابات فلکیه دقیقه است، خب این‌ها اتفاق دارند. الآن با این نرم‌افزارهایی که هست به ما می‌گویند قابل رؤیت بوده بدون هیچ مشکلی. خب اگر ندیدند، و حال اینکه حسابات دقیقه می‌گوید با چشم عادی قابل رؤیت بوده، نتیجه اش چه می‌شود؟ امام نفرمودند پنج شنبه اول ماه است. این را که نفرمودند. امام فرمودند ما چون ندیدیم طبق استصحاب پنج شنبه اول ماه شده. همانی که دیروز عرض کردم است؛ یعنی روایت نص در این می‌شود –منافاتی هم با فرمایش حاج آقای شبیری ندارد- که اصلاً مقام صحبت امام راجع به واقع نیست. امام دارند به او استصحاب کردن را یاد می‌دهند. و اینکه وقتی می‌خواهی استصحاب کنی و

بقاء نظم میقاتیت به این است که این استصحاب محکّم باشد، و به اماراتی که محل اختلاف و نقض تعظیم شعائر صوم و میقاتیت میشود اعتناء نکنید، لذا میگویند «صمت َبصایمان»، میگویند «صمت ُالخمیس». اصلاً در صدد این نیستند که ثبوت اول ماه چه چیزی بوده است. چرا این را عرض میکنم؟ چون اگر خود شما میفرمایید حسابات دقیقه این را میگویند، خب شما کلمه «بکل وضوح» را آوردهاید، یعنی صحبت را سر بخش الف شکل سهمی بردهاید، خب همین شکل سهمی محل اتفاق همه آنها است که در لایه بعدی بخش الف، قابل رؤیت است بودن نیاز به تلسکوپ، فقط باید شرائط جوی فراهم باشد. چون آن سال اول اردیبهشت بوده شاید بخار زیاد بوده. بهار این جور است، لذا دیده نشده است. دیروز هم عرض کردم که چه بسا در جاهایی دیده شده ولی نقل نشده است. اما طبق استصحابی که میقاتیت و بقاء تعظیم شعائر صوم -«الصوم حین یصوم الناس و الفطر حین یفطر الناس- را دارد، اقتضاء میکرده حضرت به این صورت بفرمایند و سائر احکام شرعیه هم در این فضا واضح است.

شاگرد: دیروز فرمودید آقای تهرانی امکانیت رؤیت را کافی میدانند و لازم نیست فعلی باشد، در صفحه صد و شصت و پنج یک قید دارند؛ میفرمایند: «الإمام علیه السّلام، كان یری أن یوسّع دائرة اتّحاد المكان فی الرؤیة بالحكومة التشریعیّ؛ و یبیّن بأنّ المناط وجود الهلال فی الآفاق، و الإمكانیة الرؤیة فی البلاد المتقاربة، بعد الرؤیة الفعلیة فی الجملة»[1]. یعنی فی الجمله باید رؤیت فعلی باشد، حال اگر متقارب نبود میگویند اشکالی ندارد. ظاهراً فی الجمله یک فعلیتی را لازم میدانند.

استاد: ببینید باید تقارب طوری باشد که در یکی از اینها ببینند. میگویند وقتی قریب هستند، در یکی ندیدیم، بسیار خب، امکانیت رؤیت موضوع است، بعد از اینکه در یکی از این بلاد قریبه ببینند.

شاگرد: در سال هشتصد و چهل و هفت دیدهاند یا نه؟ اگر ندیده باشند، یعنی بالفعل هیچ کجا ندیده اند، وقتی هم بالفعل ندیدهاند، ولو با حسابات دقیقه بگویند قابل رؤیت است، ولی کافی نیست.

استاد: خب اگر ما در همان سال تفحص دقیق میکردیم، بعضی از جاها در بلاد قریبه دیده بودند. طبق نظر ایشان کافی بود. الآن هم مشکل نیست. آقای تهرانی در این کتاب تابع دقیقترین محاسبات هستند، اباء ندارند. فلذا اگر یاداتان باشد خودشان دو-سه صفحه راجع به این صحبت کردند. الآن اگر ایشان این شکل را ببینند و بگویند طبق دقیقترین محاسبات، این اَشکال اتفاق دارند بر اینکه آن زمان اگر هوا صاف بود میدیدند، اما بخار و ابر نگذاشت، ایشان میگویند من قبول ندارم؟! لذا ایشان میخواهند تقارب را به نحوی بگویند که این جور نباشد که صرف تقارب را بیاوری و از امکانیت رؤیت فارغ بشوی. این جور نیست. بلکه باید در آن مجموعه ببینند. مبنایشان تقریباً روشن است.

شاگرد۲: دیروز فرمودید که حضرت در صدد تحکم استصحاب هستند، نسبت به اماراتی که موجب اختلاف در میقاتیت میشود. این در فرضی است که غیبوبت بعد الشفق معتبر نباشد. حال بنابرایی که غیبوبت بعد الشفق از امارات معتبره باشد، چطور میشود؟

استاد: مرحوم شیخ طوسی آن روایتی که صریحاً میگوید «اذا غاب بعد الشفق فهو للیلتین» را حمل کردند بر وقتی که ماه معلوم نشد. شبش ابر بود، «فی السماء علة»، آن جا میتواند باشد. البته دیگران نپذیرفتند. شاید آقای حکیم بودند که فرموده بودند «بل دلیل» است. چه دلیلی داریم که اینطور حمل کنیم؟! مشهور هم به آن عمل نکردهاند. بنابرایی اگر ما به اعتبار آن قائل بشویم، اینجا بین آن اعتبار و این حدیث تعارض میشود.

شاگرد: تعارض بین عدم اعتبار با این حدیث؟

استاد: اعتبارش.

شاگرد: شما نمی‌خواهید بگویید این حدیث معتبر است. حاج آقا شبیری روایت را طوری معنا کردهاند که علی رقم اینکه استصحاب درست باشد این امارہ بتواند معتبر هم باشد.

استاد: نه، ایشان در آخر کار این را نمی‌گویند. من عبارت آخر ایشان را می‌خوانم. می‌فرمایند: «خلاصه استدلال به این روایت به نظر ما محل شبهه است و اما نظر به اینکه دو روایتی که برای امارہ بودن دیر غروب کردن هلال، مورد استدلال قرار گرفته بودند، از نظر سندی معتبر نبودند، روایتهای دیگر و استصحاب در جای خود هستند و ثبوت هلال با این راه را - بدون وجود دلیل معتبر بر آن - نفی میکنند»[av1] .

شاگرد: در خصوص استظهار از این روایت را می‌گویند که می‌شود. یعنی می‌توانیم روایت را طوری معنا کنیم که ....

استاد: سازگار باشد. نه اینکه روایت این را می‌گوید. یعنی این روایت آن را رد نکند.

---

[1] رسالة حول رویة الهلال ص۱۵۷

[av1]??? ???

تهافت وجود دو اعتقاد در نسخه روایت ابن راشد

(32:14)

شاگرد۲: از کجای روایت عدم اعتبار غیبوبت بعد الشفق را فهمیدند؟

استاد: آن جا که تصریح میکند بعد الشفق غائب شد به زمان طویل و اعتقاد پیدا کرد که چهارشنبه بهخاطر این امره، اول بوده است. اما حضرت نفیش کردند.

شاگرد۲: کجا نفی کردند که چهارشنبه اول ماه بوده؟

استاد: بعد این اعتقاد نامه نوشتند که «زادک الله، لقد صمتَ بصیامنا»؛ همان روز پنج شنبه که روزه گرفتی صیام ما بوده، و بعد هم فرمودند «صمتُ».

شاگرد: در ذهن ایشان این است که این با مسأله قضاء سازگار است یا نه؟

استاد: مسأله قضا را الآن میگویم.

شاگرد۲: قضاء را بعدًا بحث میکنیم. الآن این روایت دارد که چون بعد از شفق بزمان طویل بود، اعتقاد پیدا کردم که صوم یوم الخمیس است؟ ما که ندیده بودیم، چون روی حساب استصحاب آمده بودیم. شهر عندنا ببغداد یوم الاربعاء، بهخاطر آن غروب بعد الشفق بزمن طویل است. این دو در کنار هم آمدهاند.

استاد: اعتقاد متهافت؟!

شاگرد۲: او که اول ندیده بود.

استاد: میدانم ندیده بود ولی فردا که دید. کشف الخلاف؛ کشف خلاف شد.

شاگرد۲: چون ندیده تکلیف فعلی او صوم یوم الخمیس بوده؛ اعتقدتُ انّ..

استاد: اینکه اعتقاد نمیخواهد. اعتقاد پیدا کردم که پنج شنبه گرفتهام؟! اینکه غلط است بگویی «اعتقدتُ».

شاگرد۲: اعتقاد پیدا کردم که پنج شنبه روزی بود که تکلیف فعلی برایم داشت.

استاد: باز اعتقاد نمیخواهد. او مستصحب بوده و همه متشرعه میدانند. اصلًا این نیاز به اعتقاد ندارد.

۲درگاش: اعتقاد به‌خاطر این است که دو روز است.

نقدی بر استظهار آیت‌الله شبیری از روایت ابن راشد

(34:07)

استاد: فلذا من احتمالش را قبل از ماه مبارک گفتم که «ان الصوم لم یکن یوم الخمیس». حال صبر کنید تا فرمایش حاج آقا را بخوانم. من سؤالاتی که دارم را مطرح کنم.

ایشان فرمودهاند به نظر ما روایت ظهوری ندارد. بعد توضیحات خوبی میدهند برای «لیلة بقیت». شواهد متعددی میآورند و توضیحات خیلی خوبی است. راجع به اصطلاحاتی است که در تقویم گذاری در آن زمان مرسوم بود. بعد از این ها در صفحه چهارصد و بیست و پنج، این عبارت را دارند:

> **«و كانَ يَوْمُ الْأَرْبِعاءِ يَوْمَ شَكّ» يعنی روز چهارشنبه چون هوا ابری بوده است و يوم الشك بوده است و الا اگر هوا روشن بود كه معلوم میشد و لذا اهل بغداد همه روزه نگرفتند «وَ صامَ أَهْلُ بَغْدادَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ أَخْبَرُونِي أَنَّهُمْ...» و به من خبر دادند كه در پنجشنبه شب هلال را دیدهاند و هلال غائب نشده است مگر بعد از مدت زیادی از پنهان شدن شفق و لذا برای من این اعتقاد پیدا شد كه این صوم من در پنج شنبه بوده است ولی اول ماه در روز چهارشنبه بوده است.[1]**

«... روز چهارشنبه چون هوا ابری بوده است و يوم الشك بوده است والا اگر هوا روشن بود كه معلوم می شد...»؛ ایشان یوم الشک را به این صورت معنا کردهاند که یعنی بغداد ابری بوده است.

شاگرد: ممکن هم هست سی ام بوده باشد.

استاد: بله، اظهر هم این به ذهن میآید. ابری بودن حساب دیگری دارد. ایشان یوم الشک را طبق مبنای شهید ثانی معنا کردهاند. نه طبق مبنای میرزای قمی که قبلاً بحث کردیم.

«... و لذا برای من این اعتقاد پیدا شد»؛ به بزنگاه بحث رسیدیم؛ **«که این صوم ِمن»**؛ توضیحی که حاج آقا میدهند، یک چیزهایی را روی عبارت روایت میگذارند. دقت کنید. در عبارت تصریحی به «من» نیست. در روایت بود «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس و انّ‌الشهر کان عندنا ببغداد یوم الاربعاء». ایشان میگویند روزه من! **«...این صوم من در پنج شنبه بوده است ولی اول ماه در روز چهارشنبه بوده است».**

شاگرد: روایت که تصریح دارد روزه او در پنج شنبه بوده است. حضرت فرمودند «صمت َ بصیامنا».

[1] کتاب الصوم(شبیری)، ج ۴ ص۴۲۵

ترجیح احتمال سقط در نسخه و رفع تصحیف در روایت

(37:09)

استاد: اعتقاد پیدا کردم که روزه من! این اعتقاد میخواهد؟! خودش دارد میگوید همه گرفتند و من هم گرفتم، پس اعتقاد پیدا کردم که روزه من روز پنج شنبه است! بله، اگر مجموع را ببینیم؛ بگوییم این دو جمله با هم هستند؛ دو معتقد نیستند؛ اعتقاد در یکی از آنها معنا ندارد. بلکه این ممدّ دیگری است. یعنی «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس» ممدّ و مقدمه است. او معتقَد نیست؛ چون نیازی نبوده که اعتقاد پیدا بشود. ولی ممدّ ِبعدش است. «انّ الصوم یوم الخمیس»؛ روزه پنج شنبه واقع شد اما اول ماه چهارشنبه بوده است. اگر به این صورت معنا کنیم همانی است که ارتکاز خود ِایشان هم بود؛ عرب در اینجا واو نمیآورد؛ بلکه در کل زبانها با واو نمیآید. برای ممدّ بودن، چون محتوای تمهید، اضراب است، میگوید «لکن». یعنی باید بگوید «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس لکن الشهر...»، نه اینکه با «و انّ» بگوید. عبارت را ببینید. چون محتوای مطلب او اضراب است؛ میگوید پنج شنبه روزه گرفتیم ولی اعتقاد دارم که اول ماه چهارشنبه بود. «ولی» اضراب از قبلی است. اگر بخواهیم بخشی از این «اعتقدت» ممدّ باشد، باید با ادات اضراب بیاید. نه با ادات واو، آن هم وقتی که «انّ» تکرار بشود. اگر حتی گفته بود «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس و الشهر...» باز هم هنوز [جا] داشت، اما علاوه‌بر آن «و انّ» هم میگوید. یعنی کاملاً ًاین عبارت میرساند که دو معتقدی هستند که باید متعلق اعتقاد باشند. لذا من در این عبارت خیلی مشکل داشتم. دیدم آقا هم در صفحه گذاشته بودند که بعضی گفته اند تصحیف است. نمیدانم روی «لم یکن» تأمل کردید یا نه. عبارت به این صورت بوده «انّ الصوم لم یکن یوم الخمیس و انّ الشهر...». این دیگر کاملاً ًمفسر همین است. معادل هم هستند خیلی روشن.

شاگرد: اگر «یوم الخمیس» را قید صوم بگیریم؛ یعنی خبر «ان الصوم یوم الخمیس» را به قرینه خبر دوم حذف کرده و نگفته است. این کلامی شبیه فرمایش شما میشود.

استاد: یعنی «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس غیر واقع».

شاگرد: بله، یعنی در اصل روزه پنج شنبه من برای چهارشنبه بوده است.

استاد: یعنی «انّ»ای است که خبرش به تفسیر جمله دوم حذف شده است. این فرمایش شما با مفاد «لم یکن» یکی میشود.

شاگرد۲: شب چهارشنبه ماه را ندیدند؛ شب پنج شنبه دیدند درحالیکه ماه بلند است. چون ماه بلند بوده پس روز چهارشنبه اول ماه است روی حسابی که در ذهن خودش بوده. اما چون شب پنج

شنبه ماه را دیدند، ولو ماه بلند است، اما شب چهارشنبه که ندیده بودند. شب پنج شنبه دیدند. لذا من براساس استصحاب اعتقاد پیدا کردم که روز پنج شنبه باشد. ولو ماه بلند است و اول ماه چهارشنبه بوده. اما روزه من باید روز پنج شنبه باشد.

استاد: آن وقت غلط است که بگوید «انّ‌الشهر کان یوم الاربعاء».

شاگرد۲: من کاری ندارم که درست هست یا نه. دو اعتقاد هست که هر دو درست است.

استاد: اگر این است باید بگوید «و کان یجب علینا ان نقضیه». دهها روایت هست؛ ادعای تواتر هست که «صم للرویه و افطر للرویه». اما همان جا در این سیاق روایات می‌گفتند «و ان شهد عندک انّ‌الشهر کان قبلک، فاقضه یوما». یعنی چه؟ اصلاً این تذکر برای چه بود؟ یعنی شما به وظیفه عمل کردی، اما وقتی انّ‌الشهر یوم الاربعاء بود باید قضاء کنید. بگویم نه، من که به وظیفه ام عمل کرده‌ام؟! تو به وظیفه عمل کرده‌ای و معاقب نیستی.

شاگرد۲: اصلاً این روایت در صدد بیان قضاء نیست. اگر دهها روایت در صدد بیان قضا بودند دلیل نمی‌شود که اینجا هم باشد. الآن اینجا در صدد این است که در شب پنج شنبه ماه خیلی بلند بوده، لذا در صدد این است که بین دو چیز جمع کند. بگوید چون ماه خیلی بلند است چهارشنبه اول ماه است. چون من شب پنج شنبه دیدم پس وظیفه فعلیه من صوم در پنج شنبه بوده است. هر دو اعتقاد هم درست است. ولی اینجا در صدد بیان قضا نیست.

شاگرد: در تأیید اعتقاد اول، اگر «لم یکن» در عبارت نباشد، حضرت فرمودند «لقد صمتَ بصیامنا»، این اعتقاد اول را تأیید می‌کند که «انّ‌الصوم یوم الخمیس». بار دوم که از حضرت سؤال می‌کند، حضرت دوباره در انتهای روایت می‌فرمایند «و لاتصم الاّ للرویه»، این باز اعتقاد اول او را تأیید می‌کند. به واسطه رؤیت اعتقاد پیدا کرده که صوم یوم الخمیس است، به واسطه تطوق هم اعتقاد پیدا کرده که اول ماه چهارشنبه است. لذا نیازی به «لم تکن» نیست. «فقد صمت بصیامنا» و «لاتصم الاّ للرویه»، هر دوی اینها اعتقاد اول را تأیید می‌کنند.

استاد: ببینید صوم یوم الخمیس که نیازی به اعتقاد ندارد.

شاگرد: وجه اعتقادی که آورده به‌خاطر دومی است. یعنی چون اعتقاد دارد که ماه یک روز زودتر است، از اینکه باید پنج شنبه را هم روزه می‌گرفتم را به اعتقاد تعبیری کرده است. نه از این باب که عمل فعلی من یقین نیاز داشته باشد. چون دومی با عملی که انجام داده تهافت دارد، به همین خاطر از هر دو به اعتقاد تعبیری کرده است.

استاد: نگرانی ای که آقایان ارسال کرده بودند و حاج آقا هم در اینجا دارند، از چه چیزی است؟ بعد از اینکه حضرت نوشتند «زادک الله توفیقا لقد صمتَ بصیامنا»، دوباره وقتی شفاهی خدمت حضرت رسید می‌گوید «ثم لقیته بعد ذلک فسالته»؛ دوباره یادش بود.

شاگرد۲: مبادا به خلاف وظیفه ات عمل کنی.

استاد: خب صبر کنید. پس او یک نگرانی داشت. سؤال من این است که این «مبادا»ی او سؤال از معصیت بود؟! یعنی شاید معصیت کرده‌ام؟! ای سؤال از این بود که قضا بکنم یا نه؟! خود شما می‌گویید اسمی از قضا نبر. «احسنت! زادک الله توفیقا!»؛ باریک الله که به وظیفه عمل کردی! خب باید نگرانی او نفی بشود.

شاگرد۳: عبارت «أ ولم اکتب»، گویا بیان می‌کند که در ذهن او این بوده که من باید چهارشنبه را روزه بگیرم لذا حضرت می‌فرمایند «أ ولم اکتب» که درستش همین است که من هم روز پنج شنبه

ار روزه گرفتم؟!

استاد: ببینید سکوت از حکم قضا در این روایت، و حال اینکه قضاء حتی فرضاً هم باشد، این سکوت خلاف حکمت واضحه است. او می‌گوید من خیلی نگرانم که معصیت انجام داده‌ام؟! چرا؟ چون پنج شنبه را گرفتم! کدام متشرعه ای نگران معصیت است؟! و حال اینکه ماه را ندیدند. کل شهر روزه نگرفتند. استصحاب خودش طوری است که پیامبر خدا و اهل البیت از روز اول گفتند «صم للرویه و افطر للرویه»، بعد از همه اینها بگوید: ای وای! هلال بلند بود، یعنی من معصیت کرده‌ام؟! او نگران معصیت نبود. این یک چیز روشنی است.

شاگرد: طبق عبارت «لم یکن» چرا دوباره پرسیده؟

استاد: «لم یکن»ای که من عرض می‌کنم؟ می‌گوید وقتی هلال بلند بود، «فاعتقدت» که صوم یعنی شهر مبارک «لم یکن یوم الخمیس»؛ پنج شنبه نبود، روز قبلش بود. ولی من که معصیت نکردم. اصلاً احتمال معصیت برای خودش نمی دید.

شاگرد: جا ندارد که حکم قضا را بگوید؟

استاد: چرا! ولذا روی اعتقاد خودش می‌گوید باید قضا کنم، ضروری فقه است.

شاگرد: پس چرا امام جواب نمی‌دهند؟

استاد: حضرت به جای اینکه بگویند قضا کن، فرمودند «زادک الله توفیقا صمت َبصایمان». باز هم دل جمع نشد که آخرش به‌خاطر این استصحاب باید قضا کنم؟ ببینید دغدغه به جایی است. دوباره که به محضر حضرت می‌رسد می‌گوید من نوشتم هلال خیلی بلند بود. در اینجا آیا دغدغه معصیت دارد؟! به وظیفه ام عمل نکرده‌ام؟! اینکه روشن بود. دغدغه اش این بود که خلاصه یک روز قضا بکنم ای نه. حضرت فرمودند من که گفتم ما هم پنج شنبه گرفتیم؛ «صمت الخمیس».

شاگرد: چه فرقی دارد؟ یعنی ما چه «لم یکن» در تقدیر بگیریم و چه نگیریم، دغدغه معصیت نیست. چون اصلاً ندیده اند که معصیت باشد. طبیعتاً طبق هر دو احتمال، دغدغه قضا هست. طبق هم دو بیان هم می‌توان این جواب را داد که امام به جای اینکه بفرمایند قضا لازم نیست، می‌فرمایند «لقد صمت َبصایمان» که قضا لازم نیست. یعنی اشکال شما مشترک الورود است و طبق هر دو می‌توانیم به اینصورت جواب بدهیم.

استاد: نه، اگر بگوییم دغدغه او قضا بوده، سکوت از قضا خلاف حکمت واضحه می‌شود. پس روایت از حکم قضا ساکت نیست. بلکه جواب ناظر به دغدغه او است. لذا «صمتُ» یعنی «لاتقضِ».

شاگرد۲: دراینصورت غیبوبت بعد الشفق معیار نیست.

استاد: معیار نیست. دلالتش هم روشن است.

شاگرد: استدراکی که فرمودید با حالیه بودن واو درست می‌شود. «فاعتقدت ان الصوم یوم الخمیس»، درحالیکه شهر بغداد چهارشنبه بود.

استاد: دراینصورت نیازی به همه ندارد. «و انّ» هم تکرار شده. واو حالیه «انّ» نمی‌خواهد.

شاگرد: دیگر مستهجن نیست. «فاعقدت» صومی که گرفتیم به جا است، درحالیکه شهر چهارشنبه بوده است.

شاگرد۳: اصلاً چرا «انّ» بخوانیم؟! «ان» بخوانیم. و جای «شهر» و «کان» جا به جا شده است. یعنی بوده «و ان کان الشهر...».

استاد: نسخه وافی، تصحیح قیاسی است. در وافی آمده «و ان کان الشک».

تهافت متنی، معیاری در تصحیح سقط در روایات

(50:19)

شاگرد: آقایان در مورد شیخ صدوق نکته‌ای را می‌گویند. چون نسخه‌های جاهای دیگر خیلی مشکل دارد، اما نسخه‌هایی که شیخ صدوق آورده خیلی صاف است. لذا برخی ایشان را متهم می‌کنند که طبق فهم خودشان تصحیح می‌کردند. در ذهنم سؤال پیش آمد که در کتب درسی این کار را انجام می‌دهیم ولی باب اینکه اختلاف نسخه ای نیست را در روایات وارد کنیم خوب هست یا نه؟

استاد: به اینها تصحیحات قیاسی می‌گویند. درجایی‌که شما از حیث مطلب احتمال می‌دهیم که افتاده باشد؛ این غیر از جایی است که خودتان همین جور می‌گویید در روایت این افتاده است. فتح باب این بسیار بد است. اما یک وقتی است که وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید عبارت متهافت است. اگر این تهافت را با یک سقط تصحیحی –تصحیفی که اسقاطی بوده- درست کنید، این مرسوم است و همه جا بوده است.

شاگرد: انصافا در مقابلش باید همه احتمالات خیلی مستهجن باشند تا به این دست بزنیم.

استاد: مثلاً اگر این روایت در فقیه آمده بود و «لم یکن» نبود، در کافی هم آمد بود و «لم یکن» نبود، می‌گفتیم این چه احتمالی بی خودی است؟! اما این روایت تنها در تهذیب آمده است. در بین نسخ تهذیب هم این اختلاف باشد! بین نسخه‌های خود تهذیب در این روایت اختلاف هست.

شاگرد۲: «لم یکن» در برخی از آنها هست؟

استاد: نه، «لم یکن» در هیچکدام از آنها نیست. ولی در یکی «ارختہ» است و در دیگری «ارخہ» است. «کتب الیّ» و «کتبتُ الیّ» هست. وقتی در خود نسخه‌های تهذیب اختلاف هست، اینجا نمی‌گویند شما فتح باب این احتمالات را کردید. آن هم محتوایی که در تصورش و تهافت «فاعتقدت» ماندهایم. اگر با این قیود باشد، فتح باب نیستند.

شاگرد: اینکه جواز نقل به معنا داده‌اند، از همین جنس است.

استاد: نه، احتمال سقط. اگر نسخه خطی تهذیب برای زمان خود شیخ الطائفه پیدا بشود، اگر این در آن جا بود، شاهد قوی می‌شود که اینها فتح باب نبوده است. اما نسبت به آن چه که در مورد شیخ صدوق فرمودید خواستم شوخی کنم. خب شیخ صدوق می‌گوید «من انا؟!». می‌گویند «انت شیخ الصدوق!». می‌گویید «فقد نلتَ الجواب»!

شاگرد۲: قبلاً تفصیلی داشتید بین زمانی‌که شهر شرعی می‌آید و ثبوت شهری که شریعت با آن کاری ندارد، حضرت نمی‌خواهند به آن اشاره داشته باشند؟! یعنی آن روزه برای یوم الخمیس است، ولی آن ثبوت تقویمی که هست، چهارشنبه اولش است.

استاد: اینکه عبارت امام نیست. عبارت راوی است. اگر عبارت امام بود، بله. ولی این عبارت را راوی می‌گوید.

شاگرد: همین عبارت باعث می‌شود که نیازی به «لکن» نداشته باشیم. یعنی راوی بین این دو تنافی نمی‌بیند. من معتقد شدم که روزه اول باید پنج شنبه باشد و ماه هم چهارشنبه شروع شده است.

استاد: این ضروری فقه اسلامی از اول تا آخر است. آیا او خلاف ضروری می‌گوید؟! که من خیلی راحت استصحاب کردم و نگرفتم ولی اول ماه هم بود؟!

شاگرد۲: علامه هم این احتمال را مطرح کرده‌اند که «کان عندنا» یعنی «کان عند اهل بلدنا». یعنی اعتقاد دارم که آنها دارند این کار را می‌کنند. یقین پیدا کردم که مبنای آنها این است.

استاد: قبلش صریحاً می‌گوید که آنها نگرفتند.

شاگرد۲: بعد از اینکه ماه خیلی طولانی شد، اعتقاد پیدا کردم که مبنای آنها این است و به این صورت عمل می‌کنند. درصورتی‌که مبنای خود ما این است که همین روز پنج شنبه درست است.

استاد: می‌گوید «عندنا».

شاگرد۲: یعنی «عند اهل بلدنا». علامه این را در مذاق مطرح کرده‌اند.

استاد: «انّ اشهر کان عندنا» یعنی اعتقاد اهل بغداد این است. آن وقت «فاعتقدتُ»؟! اگر می‌دانست که آنها این اعتقاد را دارند، «فاعتقدتُ» غلط می‌شود. اعتقاد پیدا کردم که اهل بغداد چنین اعتقادی دارند!

شاگرد: براساس مبنای رؤیت است. یعنی اعتقاد پیدا کردم که صوم یوم الخمیس است. یعنی همین مبنای رؤیت درست است ولی براساس تطوق، شهر اهل بغداد....

استاد: خلاصه اهل بغداد این کار را می‌کردند ای نه؟ خبر داشت اهل بغداد قرار است چهارشنبه را با تطوق قرار بدهند ای نه؟ اوالاً آنها این کار را نمی‌کنند. اهلسنت چنین کاری نمی‌کنند. تطوق را می‌زنان نمی‌دانند تا قضا کنند. بر فرض بگوییم این کار را می‌کنند، دیگر نمی‌گوید من اعتقاد پیدا کردم اهل بلد من این کار را می‌کنند. باید می‌گفت «اعتقدوا» یا بگوید این جور هست. نه اینکه من اعتقاد پیدا کردم. بعداً امام هم بگویند «زادک الله توفیقا». بنابراین صاحب این است: در هر کجا در بحث فقهی بگویند «لایخلو هذه الروایة من اضطراب فی متنه»، «لایخلو من تهافت»، وقتی در کلاس فقه بگویند «لایخلو من تهافت»، آن جا احتمالات سقط فعال می‌شود. لذا این فتح باب نیست. این غیر از آن است که بگویی مرحوم صدوق چنین کردند. این در جایی است که مشکل فقه الحدیث داریم و متن صاف نمی‌شود؛ لذا اگر محتملات سقط بیاید و متن صاف بشود مشکلی نیست.

شاگرد: احتمالات دیگر را باید خیلی به حد ضعف برسانیم.

استاد: بله.

والحمد لله رب العالمین